

Islamic Denominations

Vol. 8, No. 16, March 2022

(DOI) 10.22034/jid.2021.153348.1681

A Study of Fakhr Razi's Intellectual Foundations on the Quiddity of God and Its Critique from the Point of View of Nasir al-Din Tusi¹

Gholam Abbas Hasanvand^{*}

Mohsen Jawadi^{**} **Ali Allah-bedashti**^{***}

(Received on: 2018-10-22; Accepted on: 2019-01-12)

Abstract

Ibn Sina, according to the general rule of "everything that has a quiddity is an effect", denies that God has a quiddity. But Fakhr Razi believes that because "existence" is abstract homonymous, so as its application in man affects the quiddity, in relation to God, it affects His quiddity. Hence, God has an essence. According to Nasir al-Din al-Tusi, Fakhr al-Razi's view arises from the fallacy between the rules of essence and existence, the rules of the mind and the outside, and the transmission of the rule of concept to the instance. It is true that according to philosophers, existence refers to its instances in one sense, but it does not need that the correlates of existence have the same essence. This article explains and analyzes the issue from Fakhr Razi's point of view in two parts: A) Providing an argument to prove the quiddity of the necessary existent, B) Criticizing the theory that the necessary existent does not have quiddity, and expressing Nasir al-Din Tusi's critique of Razi's view along with analyzing and criticizing the reasons of both thinkers.

Keywords: Fakhr Razi, Quiddity of God, Nasir al-Din Tusi, Abstract Homonymous.

1. This article is taken from: Gholam Abbas Hasanvand, "Analysis and Critique of Fakhr Razi and Khajeh Nasir al-Din Tusi's Debates on the Essence and Attributes of the Essence of God", 2020, PhD Thesis, Supervisors: Mohsen Jawadi & Ali Allah-bedashti, Faculty of Law, Theology and Political Science, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran.

* PhD Student in Theology-Philosophy of Religion and New Theological Issues, Faculty of Law, Theology and Political Science, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran, hasanvand_pnu@yahoo.com.

** Professor, Department of Philosophy, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author), javadi-m@qom.ac.ir.

*** Professor, Department of Philosophy, University of Qom, Qom, Iran, alibedashti@gmail.com.

پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی

سال هشتم، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۲۸۷-۳۰۵ «مقاله پژوهشی»

بررسی مبانی فکری فخر رازی درباره ماهیت خداوند و نقد آن از نگاه نصیرالدین طوسی^۱

* غلام‌عباس حسنونند

** محسن جوادی
*** علی‌الله‌بداشتی

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۷/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۲]

چکیده

ابن‌سینا، طبق قاعده کلی «کلّ ذی ماهیة فهو معلول»، ماهیت‌داشتن خدا را رد می‌کند. اما فخر رازی معتقد است چون وجود مشترک معنوی است، بنابراین مانند کاربرد آن در انسان که به صورت عروض بر ماهیت است درباره خدا به صورت عروض بر ماهیت است. پس، خداوند دارای ماهیت است. به نظر نصیرالدین طوسی، دیدگاه فخر رازی ناشی از مغالطه میان احکام ماهیت با وجود، ذهن با خارج، سرایت‌دادن حکم مفهوم و مصداق است. این درست است که وجود از نظر حکما، به یک معنا بر مصادیق خود اطلاق می‌شود، اما مستلزم آن نیست که ملزومات وجود، حقیقتشان یکسان باشد. این نوشتار تبیین و تحلیل مسئله از دیدگاه فخر رازی در دو بخش است: الف. اقامه برهان در اثبات ماهیت‌داشتن واجب؛ ب. نقد نظریه ماهیت‌نداشتن واجب‌الوجود و نقد نصیرالدین طوسی بر دیدگاه رازی به همراه تحلیل و نقد دلایل هر دو اندیشمند.

کلیدواژه‌ها: فخر رازی، ماهیت‌داشتن خدا، نصیرالدین طوسی، اشتراک معنوی.

۱. برگرفته از: غلام‌عباس حسنونند، تحلیل و نقد مناظرات فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی درباره ذات و صفات ذات خدا، رساله دکتری، استادان راهنما: محسن جوادی، علی‌الله‌بداشتی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، ۱۳۹۸.

* دانشجوی دکتری کلام، فلسفه دین و مسائل جدید کلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران Hasanvand_pnu@yahoo.com

** استاد گروه فلسفه، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول) Javadi-m@qom.ac.ir

*** استاد گروه فلسفه، دانشگاه قم، قم، ایران Alibedashti@gmail.com

طرح مسئله

«ماهیت» واژه‌ای عربی است که به دو معنا به کار رفته است: ۱. «ما یقال فی جواب ماهو»؛ آنچه در پاسخ به پرسش از چیستی شیء گفته می‌شود؛ ۲. «ما به الشیء یکون هو هو»؛ آنچه شیئیّت شیء بدان است. مقصود از ماهیت در بحث نفی و اثبات ماهیت خدا همین معنای اول است که اخص از معنای دوم است.

یکی از مسائلی که زیرمجموعه بحث بساطت واجب الوجود محسوب می‌شود «ماهیت داشتن یا نداشتن واجب الوجود» است. اثبات یا نفی ماهیت بالمعنی الاخص برای واجب الوجود، از مهم‌ترین مسائل خداشناسی است. ابن‌سینا در مقاله هشتم از کتاب الشفاء، ترکیب وجود و ماهیت را درباره ذات واجب نفی می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۷۶: ۳۶۷-۳۶۸). مبنای وی در رد ترکیب واجب از وجود و ماهیت، بساطت وجود واجب است. خدا موجود بسیطی است که ماهیتی زائد بر آن ندارد و «ماهیت خداوند همان وجود او است» (همو، ۱۴۰۴: ۱۸۷). به علاوه اگر واجب ماهیتی داشته باشد این به معنای معلولیت واجب خواهد بود (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۲۲۳؛ سبزواری، ۱۳۶۹: ۵۲-۵۷). به باور مطهری، بحث مذکور را ابتدا فارابی و سپس ابن‌سینا مطرح کرده و ریشه تاریخی بحث، قبل از این حکما مشخص نشده است (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۶۱/۹). لذا آغازگر این بحث فلسفی حکمای مشاء هستند. فخر رازی می‌نویسد: «ابن‌سینا در تمام آثار فلسفی‌اش به ماهیت نداشتن واجب الوجود قائل است» (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۲۹۱/۱). ابن‌سینا، چنان‌که گذشت، بر اساس قاعده کلی «هر امر دارای ماهیتی، معلول است» ماهیت داشتن خدا را رد می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۲۲۳) و این برهان را در اثبات قاعده اقامه می‌کند:

اگر واجب الوجود ماهیت داشته باشد، برای موجود شدن نیازمند علّتی خواهد بود که یا ماهیت واجب الوجود است یا علّت دیگری دارد. در صورت نخست، ملاک تقدّم وجود ماهیت بر «وجود» واجب الوجود چیست؟ زیرا علّت، تقدّم وجودی بر معلول دارد و متقدّم بر آن است. اگر ملاک چنین تقدّمی، وجود واجب الوجود باشد، دور لازم می‌آید و در صورتی که وجود دیگری ملاک چنین تقدّمی باشد، تسلسل لازم می‌آید، زیرا از علّت آن وجود سؤال می‌شود و این سؤال تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. علّیت امر دیگری برای واجب الوجود محال است؛ زیرا مستلزم معلول بودن و ممکن بودن واجب الوجود بالذات است. نتیجه: با ابطال فروض مطرح شده، ماهیت داشتن واجب الوجود محال است (همو، ۱۴۱۸: ۳۶۷-۳۶۸). ماهیتی که ابن‌سینا آن را نفی کرده، به معنای

«ما يقال فی جواب ماهو» است که حاکی از حد وجود چیزی است نه ماهیت به معنای «ما به الشیء هو هو».

دیدگاه فخر رازی درباره ماهیت داشتن خداوند

فخر رازی اشکالات متعددی بر دیدگاه ابن سینا و قاعده فلسفی «ان الواجب انیته ماهیته» وارد کرده و با اقامه ادله‌ای ماهیت داشتن خدا را ثابت می‌کند. وی ابتدا دیدگاه‌های موجود درباره معنای وجود در خدا و معنای آن در ممکنات را بیان می‌کند. سه دیدگاه در این باره مطرح است؛ یکی اشتراک لفظی وجود و اینکه وجود درباره خدا کاملاً با معنای آن درباره ممکنات متفاوت است؛ قول دوم اشتراک معنوی وجود در هر دو استعمال و اینکه وجود در هر دو جا به یک معنا است. در این فرض دو احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه معنا یکی است، اما درباره خدا وجود عارض بر ماهیتی نیست، در حالی که درباره ممکنات عارض بر ماهیت و مغایر با ماهیت است؛ و قول سوم اینکه معنا یکی است و در هر دو، وجود عارض بر ماهیت است (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۱/۲۹۱-۲۹۵). رازی دو دیدگاه نخست را ابطال، و نظریه سوم را که ماهیت داشتن خدا است اثبات می‌کند (همو، ۱۴۱۱: ۳۱/۱). البته نوعی دوگانگی در دیدگاه فخر رازی دیده می‌شود. رأی وی در بیشتر آثارش همین است که خداوند دارای ماهیت است و وجودش عارض بر آن ماهیت است. علاوه بر المطالب العالیة، در جاهای مختلف همین دیدگاه را برمی‌گزیند. مثلاً در المباحث المشرقیة و برخی آثار مهمش همین نظر را دارد (همان: ۳۴/۱؛ همو، ۱۳۸۴: ۲۰۲/۱؛ همو، بی‌تا: ۴۴).

نظریه فخر رازی درباره «ماهیت داشتن خدا» در دو قسمت مطرح، و سپس تحلیل و نقادی می‌شود: الف. اقامه برهان در اثبات ماهیت داشتن واجب؛ ب. نقد نظریه ماهیت نداشتن واجب الوجود. در ادامه، در هر بحث، ابتدا دیدگاه فخر رازی، سپس نقد نصیرالدین طوسی بر آن و بالأخره ارزیابی خود از مسئله را می‌آوریم.

۱. تقریر براهین فخر رازی در اثبات ماهیت داشتن واجب

فخر رازی در براهین ماهیت داشتن واجب می‌کوشد در اثبات مدعایش مبانی نظری‌اش را بر پایه مقدمات فلسفی بنا نهد تا بنیان نظریه ابن سینا را متزلزل و سپس «ماهیت داشتن واجب الوجود» را مطابق مبانی حکما اثبات کند.

فخر رازی: بر اساس «اشتراک معنوی وجود» واجب الوجود که دیدگاه مختار او در آثار اصلی و متعدد او است براهین مختلفی برای اثبات عروض وجود بر ماهیت درباره خدا دارد.

۱. ۱. **برهان اول:** اگر وجود اقتضای عروض بر ماهیت داشته باشد، هر وجودی بر ماهیت عارض شده، لذا وجود واجب هم چنین خواهد بود، اما اگر وجود اقتضای عروض بر ماهیت نداشته باشد، ممکنات هم ماهیت نخواهند داشت (همان: ۳۱/۱-۳۲). فخر رازی در *المطالب العالیة* این مطلب را واضح می‌داند: «این سخن آن قدر واضح است که هر عاقلی بر اساس فطرتش به درستی اش گواهی می‌دهد تا جایی که سؤال و اعتراض را بر نمی‌تابد» (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۱/۲۹۵).

نصیرالدین طوسی: منشأ خطای فخر رازی، جهل به معنای تشکیک مفهومی است و اشتراک معنوی صرفاً در مفاهیم متواطی است، حال آنکه یک مفهوم مشکک هم می‌تواند دارای اشتراک معنوی باشد و بر مصادیقش به یکسان حمل نشود، بلکه به صورت متفاوت بر آنها حمل شود، که این تفاوت یا به تقدم و تأخر است یا اولویت داشتن و نداشتن یا شدت و ضعف (طوسی، ۱۳۷۵: ۳۲/۳-۳۵).

تحلیل: اهم برهان‌های فخر رازی در اثبات ماهیت داشتن خدا بر اساس اشتراک معنوی وجود است. اشتراک معنوی به معنای یکی بودن معنا است نه یکی بودن دو وجود از هر جهت. بنابراین، ممکن است خدا و انسان به رغم معنای واحد در وجود کاملاً با هم متفاوت باشند و مثلاً یکی معلول و دیگری علت باشد.

۱. ۲. **برهان دوم:** واجب الوجود بالذات میان واجب و ممکن مشترک نیست، بلکه حقیقت هر یک با دیگری متفاوت است. از سوی دیگر، وجود میان واجب و ممکن مشترک معنوی است؛ لذا: «موجود بودن واجب الوجود»، با «واجب بودن» او متفاوت است. در نتیجه واجب الوجود، وجود محض نیست و ماهیتی زائد بر وجودش دارد (فخر رازی، ۱۴۱۱: ۳۱/۱-۳۲).

نصیرالدین طوسی: اشکال وی را با جمله «لیس بشیء» فاقد جاهت علمی و فلسفی می‌داند و می‌گوید: «وجود واجب که عارض ماهیتی نیست، با وجود عارض ماهیات به لا عروضی که از تقید وجود به آن جز ترکیب در عبارت محذوری لازم نیست، تباین دارد» (طوسی، ۱۳۷۵: ۵۰/۳-۵۱). به عقیده وی، در وجود واجب، ترکیب از مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز لازم

نیست، چراکه تمایز واجب‌الوجود از ممکنات، به این است که: «الحق لا ماهیه له» و چون چنین است، به عدم عروض بر ماهیات، از سایر وجودات متمایز است.

تحلیل: اشتراک معنوی حکم مفهوم وجود است و مساوی نبودن وجود واجب با وجودات دیگر حکم مصداق بوده و درباره شدیدترین مرتبه وجود است، یعنی مغالطه تکرارنشدن حد وسط به یک معنا در هر دو مقدمه. مقدمه اول حکم مصداقی و مقدمه دوم آن، یعنی اشتراک معنوی، حکم مفهومی است. مفهوم وجود مشترک بین همه موجودات به نحو تشکیکی است.

۱. ۳. **برهان سوم:** خدا ذات متعین و مشخصی از دیگر اشیا دارد؛ از طرفی وجود، مشترک معنوی میان واجب و ممکن است؛ لذا خدا ماهیتی است که وجود عارضش شده، در نتیجه ماهیت خدا غیر از وجود او است: «تردیدی نیست که حق تعالی ذاتی مشخص دارد و تشخیص، او را از دیگر حقایق مشخص متمایز می‌کند» (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۱/۳۰۵).

نصیرالدین طوسی: واجب‌الوجود متعین، یا تعینش برای این است که واجب‌الوجود است و لاغیر، یا چنین نیست، ... فرض اول مستلزم مطلوب است، زیرا اگر تعین واجب‌الوجود به علت وجود باشد، محال است که از یکدیگر جدا شوند. فرض دوم مقتضی است که واجب‌الوجود متعین، معلول غیر باشد (طوسی، ۱۳۷۵: ۳/۴۰-۴۷).

تحلیل: این برهان را فخر رازی بر اساس تفسیری از برهان ابن‌سینا مطرح کرده است، اما این تفسیر اشکالاتی دارد: ۱. عبارت «و اگر تعین واجب‌الوجود به سبب واجب بودن او نباشد، بلکه به سبب امر دیگری باشد، واجب‌الوجود متعین، معلول خواهد بود» (فخر رازی، ۱۳۸۴: ۲/۳۶۳)، اعم از آن است که آن تعین عارض بر واجب‌الوجود باشد، یا معروض یا ملزوم آن باشد و نسبت دادن آن بدون دلیل به نظر می‌رسد؛ ۲. تبدیل عبارت «لانه ان کان» به عبارت «و ان کان» (همان) تصرف و تحریف عبارت ابن‌سینا است. حال گذشته از ایرادات دیگر تفسیر وی، و دو اشکال یادشده، رأی نصیرالدین طوسی با برهان ابن‌سینا سازگارتر به نظر می‌رسد.

۱. ۴. **برهان چهارم:** اگر واجب‌الوجود بی‌نیاز از ماهیت باشد، علت بی‌نیازی یکی از فروض زیر است: ۱. یا «مفهوم وجود» است، در این صورت، همه موجودات چه واجب و چه ممکن، به دلیل اشتراک در مفهوم وجود فاقد ماهیت خواهند بود؛ ۲. یا فرض «حلول» است و خدا نیز «محل» آن. در نتیجه نیازمند علتی دیگر خواهد بود و به تسلسل می‌انجامد؛ ۳. اگر هیچ رابطه

حال و محلی برقرار نباشد، واجب الوجود در اتصاف به بی‌نیازی از ماهیت، محتاج علتِ دیگر شده و «ممکن» می‌شود؛ در حالی که «واجب الوجود» فرض شده بود (همان: ۲۹۶-۲۹۷).

نصیرالدین طوسی: آنچه نیازمند علتی است که سبب عروض آن بر ماهیت شود وجود ممکن است اما وجود واجب نیازمند به علت نیست؛ زیرا عدم عروض، شیء را نیازمند به وجود علت نمی‌کند، بلکه عدم علت عروض در خصوص آن کافی است.

فخر رازی پس از اثبات اشتراک معنوی وجود حکم کرده است که وجود در همه موجودات امری یکسان است، و تصریح کرده، که وجود واجب با وجود ممکنات برابر است. آنگاه چون مشاهده کرده که وجود ممکنات امری عارض بر ماهیات آنها است و از طرفی حکم کرده که وجود واجب نیز عارض بر ماهیت او است، در نتیجه ماهیت واجب غیر وجود او است و گمان برده که اگر وجود واجب را عارض ماهیتش ندانیم، لازم می‌آید یا آن وجود را با وجودهای معلول برابر بدانیم یا اطلاق وجود بر وجود واجب و وجودهای دیگر را به نحو اشتراک لفظی بدانیم. نصیرالدین طوسی خاستگاه این اشتباه وی را ناآگاهی از معنای صدق و وقوع تشکیکی می‌داند. واژه‌هایی که به نحو تشکیکی بر اشیای گوناگون صدق می‌کنند صدقشان بر آنها به صورت اشتراک لفظی نیست. ... علت این اختلاف صدق، یا به تقدّم و تأخر ... یا به اولویت و عدم اولویت، یا اختلاف به شدت و ضعف است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳۲۲/۳-۳۳).

تحلیل: وجود از آن جهت که وجود است نه اقتضای عروض بر ماهیت دارد و نه اقتضای عدم عروض، و اشکال فخر رازی بر این وارد نیست. اگر وجود نسبت به عروض و عدم عروض بر ماهیت لاقتضاء باشد، عروضش بر ماهیت، علت می‌خواهد، چون امری ثبوتی است، اما عدم عروضش بر ماهیت علت نمی‌خواهد، بلکه همان نبودن علت عروض برای عدم عروض کافی است. بنابراین، نظر نصیرالدین طوسی موجه به نظر می‌رسد.

مفهوم «وجود»، مشترک معنوی است و کل موجودات در آن مفهوم اشتراک دارند. اشتراک در مفهوم یا متواطی است یا مشکک، اما فخر رازی در این برهان به این دو قسم مفهوم مشترک توجه نداشته است، چراکه مفهوم وجود، مشترک معنوی و مشکک است نه متواطی.

مغالطه مشترکی در میان استدلال‌های وی وجود دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم:

الف. احتیاج به ماهیت یا بی‌نیازی از آن، مربوط به مفهوم وجود نیست، بلکه به مراتب وجود و مصادیقش ربط دارد. مرتبه وجود واجب به دلیل شدت وجود، ماهیت ندارد. چون محدود به حدی نیست، اما ممکنات به دلیل محدودیت وجودی، ماهیت دارند: «در مراتب تشکیکی وجود

همه مراتب حد ماهوی دارند، به جز برترین مرتبه آن، پس آن مرتبه‌ای هست که حدی ندارد» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۹۳)؛

ب. اینکه وجود واجب با دیگر موجودات مساوی نیست به مصداق وجود مربوط می‌شود نه مفهوم؛ بنابراین حد وسط (وجود) به یک معنا در هر دو مقدمه استدلال رازی تکرار نشده است؛
ج. مقدمه اول این استدلال، مربوط به مصداق وجود و مقدمه دومش حکم مفهوم وجود است؛ اینجا گذشته از مغالطه قبلی، میان مفهوم با مصداق خلط صورت گرفته است؛
نتیجه: مغالطات استدلال‌های قبلی، در این برهان وجود دارد و حکم مفهوم به مصداقش تسری داده شده و فخر رازی گرفتار مغالطه مفهوم و مصداق شده است. به علاوه از تمایز تشکیکی غفلت کرده و در دام مغالطه استقرای ناقص افتاده است.

۱. ۵. برهان پنجم: از طریق «علیّت واجب‌الوجود نسبت به ممکنات»، ماهیت خداوند اثبات می‌شود.

اشکال فخر رازی بر این قول حکما است که گفته‌اند «واجب‌الوجود چیزی جز حقیقت وجود نیست». وی تحت عنوان «الحجة الخامسة» وجوه مختلف مسئله را تحلیل می‌کند و می‌گوید خدای متعال علت همه ممکنات است، با فرض ماهیت نداشتن او، اگر بدون ماهیت، علت ممکنات باشد، ترکیب از وجود و عدم پیش خواهد بود. حال اگر این علیّت از جهت وجود باشد، کل ممکنات به دلیل اشتراک وجود و تساوی آن، علت ممکنات و در نتیجه واجب‌الوجود خواهد بود (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۲۹۸-۲۹۹؛ همو، ۱۴۱۱: ۳۴/۱-۳۵). نتیجه: به دلیل بطلان این محذورات، واجب‌الوجود ماهیت دارد.

نصیرالدین طوسی: طوسی اشکال فوق را نیز مشتمل بر خلط بین مفهوم و مصداق می‌داند و می‌گوید آنچه بین واجب و ممکن مشترک است، مفهوم وجود است، نه واقعیت آن. واجب مرتبه‌ای از وجود را دارا است که از آن، مفهوم وجود انتزاع می‌شود و ممکنات نیز دارای مراتبی از وجودند که از آنها نیز همین مفهوم انتزاع می‌شود، اما وجود خاص واجب که عین ذاتش است، مغایر با سایر موجودات است و علت آنها محسوب می‌شود. وجه تغایر و تمایز آن است که واجب وجودی قائم به ذات است، که علت موجودات دیگر است، ولی ممکنات موجوداتی قائم به غیرند. اگر از دو یا چند مصداق یک مفهوم انتزاع شد، لازم می‌آید که حقیقت آن دو نیز یکی باشد (ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۳۶/۳).

تحلیل: استدلال فخر رازی که می‌گوید «اگر وجوب واجب به سبب وجودش مبدئیت دارد پس سایر ممکنات که موجودند هم باید بتوانند مبدئیت داشته باشند، در حالی که وجود واجب وجود خاصی است که نامحدود است، لذا به سبب این وجود خاص خود، مبدأ ممکنات است، در حالی که سایر موجودات محدودند» یا به سبب مفهوم وجود مشترک است که بحث ما در مفهوم نیست، بلکه علیّت واجب الوجود نسبت به ممکنات از جهت وجودی است، یا اینکه وجود واجب با وجود ممکن یکسان تصور شده، که آن هم توطی و عدم تشکیک آنها است که پذیرفتنی نیست. نصیرالدین طوسی می‌گوید اشکال فوق نیز مشتمل بر خلط بین مفهوم و مصداق بوده و آنچه بین واجب و ممکن مشترک است، مفهوم وجود است، نه واقعیت آن. فخر رازی به دلیل غفلت از تشکیک در حقیقت وجود، مرتکب این اشتباه شده است. واجب الوجود، همان صرف وجود است. قیود سلبيه مستلزم ترکیب واجب، از وجود و عدم نیست، بلکه وجود با قیود سلبيه، به همان صرف الوجود برمی‌گردد. واجب الوجود مجرد، صرف الوجود است، صرف الوجود، علیّت وجود ممکنات است و لازم نیست واجب الوجود که صرف الوجود است، مساوی با وجود ممکنات باشد. وجود ممکن، قائم به غیر و وجود واجب قائم به ذات خویش است. سخن فخر رازی بر این دیدگاه مبتنی است که ماهیت در خارج یک نحوه ثبوت، جدای از وجود خود دارد و امری ثابت در خارج است که وجود در او حلول می‌یابد، در حالی که این دیدگاه صحیح نیست.

۱. ۶. فخر رازی در این برهان از راه «بدیهی بودن مفهوم وجود»، ماهیت داشتن واجب الوجود را اثبات می‌کند. وی می‌گوید همه حکما قبول دارند که عقول بشری از ادراک حقیقت و کنه ذات خدا عاجز است. از دیگر سو، آنها می‌پذیرند که تصور مفهوم وجود، بدیهی است، بلکه از همه مفاهیم تصویری بدیهی‌تر است.

بیان فخر رازی: وجود امری بدیهی بوده و محتاج تعریف نیست. از دیگر سو، حقیقت خداوند بر بشر معلوم نیست؛ لذا ماهیت خدا غیر از وجود او است. اگر وجود خدا با ماهیتش یکی باشد، ماهیت خدا نیز به تبع وجودش بدیهی خواهد بود؛ حال آنکه ماهیتش بر بشر معلوم نیست (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۳۰۱/۱).^۱ نتیجه: وجود واجب الوجود با ماهیتش مغایرت دارد.^۲

نصیرالدین طوسی: مقصود از حقیقت واجب تعالی که گفته می‌شود عقل آن را ادراک نمی‌کند همان وجود خاص خداوند است که هویتی متفاوت با دیگر وجودها دارد و علیّت فاعلی نخستین همه موجودات است و وجودی که عقل آن را ادراک می‌کند همان [مفهوم] وجود مطلق است که لازم آن وجود خاص و دیگر وجودها [ی] خاص خارجی است و همین است که تصوّرش اولی

است. ادراک لازم مستلزم ادراک حقیقت ملزوم نیست وگرنه باید ادراک «وجود» مستلزم ادراک همه وجودهای خاص باشد. در نتیجه، غیر معلوم بودن حقیقت خداوند متعال و معلوم بودن «وجود» مقتضی آن است که حقیقت خداوند متعال با وجود مطلق که قابل ادراک است، مغایر باشد، نه با وجود خاص او (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳۶/۳).

تحلیل: به نظر می‌رسد قاعده «معلوم غیر از چیزی است که معلوم نیست» قاعده‌ای صحیح است، اما تطبیق آن در اینجا، خلاف تصورِ فخر رازی است. وی معلوم را مساوی با وجود خارجی واجب دانسته و مجهول را حقیقت وی تلقی کرده و نتیجه این شده که وجود خاص واجب غیر از حقیقت و ماهیت باشد، در حالی که معلوم در اینجا مفهوم ذهنی وجود است و مجهول، وجود خاص خارجی واجب، که همه حکیمان اعتراف دارند اینها دو امر مغایرند که اولی لازم و دومی ملزوم است و هیچ اشکالی ندارد که در جایی لازم معلوم و ملزوم آن، مجهول باشد. نه تنها حقیقت واجب، برای عقل بشر مجهول‌الکنه است، بلکه حقیقت وجودی ممکن هم در دسترس عقل نیست. نصیرالدین طوسی می‌نویسد:

مقصود از حقیقت واجب تعالی که گفته می‌شود عقل آن را ادراک نمی‌کند همان وجود خاص خداوند است که هویتی متفاوت با دیگر وجودها دارد و علت فاعلی نخستین همه موجودات است و وجودی که عقل آن را ادراک می‌کند همان وجود مطلق است که لازم آن وجود خاص و دیگر وجودها [ی] خاص خارجی است (همان: ۳۶/۳).

به نظر می‌رسد عجز خرد ما در ادراک حقیقت کنه واجب‌الوجود مطلب درستی است. ملاک بدهت و عدم بدهت، ترکیب یافتن از جنس و فصل است. هر آنچه مرکب از جنس و فصل باشد نیازمند تعریف به حد یا رسم است و در مقابل، هر آنچه از جنس و فصل ترکیب نشده باشد، بسیط و بی‌نیاز از تعریف است. نکته‌ای که فخر رازی به آن توجه نکرده و به خطا رفته، این است که لازم نیست واجب‌الوجود، مرکب از ماهیت و وجود باشد تا گفته شود که ماهیت او مجهول و وجودش معلوم است. بلکه او را حقیقتی است که همان وجود بسیط است. حقیقت او همان وجود خاص او است که با سایر وجودات، از لحاظ شدت مرتبه وجودی و بساطت، مغایرت و اختلاف دارد. به همین دلیل کاتبی قزوینی در نقد استدلال فخر رازی می‌گوید: «ما نمی‌پذیریم که حقیقت وجود حق تعالی را می‌توان با عقل درک کرد، بلکه آنچه با عقل درک می‌شود مفهوم وجود است که لازم وجود خاص او است که عین حقیقت او است و تعقل لازم شیء مستلزم تعقل ملزوم نیست» (کاتبی قزوینی، ۱۳۵۳: ۴۶).

۱. ۷. برهان هفتم: از طریق «امکان سلب وجود از ماهیت»، ماهیت داشتن واجب الوجود اثبات می شود. فخر رازی ذیل «الحجة التاسعة» می نویسد: «حکما استدلال کرده اند که وجود ممکنات زائد بر ماهیات آنها است» و ادامه می دهد که: «می توان ماهیتی را تصور، ولی در وجودش شک کرد. از این رو وجود ممکنات غیر از ماهیت آنها است».

تقریر فخر رازی: گاهی ماهیت واجبی را تصور می کنیم، اما در وجودش تردید داریم، و این به معنای زیادت وجود ممکنات بر ماهیت آنها است و به همین ترتیب می شود واجب الوجود را تصور کرد ولی در ماهیتش شک کرد. نتیجه: ماهیت خداوند با وجودش مغایر است (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۳۰۳/۱).^۳ بر پایه مبانی فخر رازی، حمل وجود بر شیء محتاج اقامه برهان است، حال راجع به خداوند نیز چنین است، که اگر وجود خدا عین ماهیتش باشد، محتاج اقامه برهان بر وجودش نخواهیم بود. لذا سلب وجود از ماهیت خدا عقلاً ممکن است، گرچه امکان سلب در خارج محال باشد.

نصیرالدین طوسی: طوسی به نقل از ابن سینا می نویسد: «ماهیت خداوند متعال نفس وجود مقید به قید [لا عروضه لماهية] است. ماهیات ممکن عارض بر وجودند، و اینها متخالف و مخالف نفس وجودند. بنابراین، بین ماهیت خداوند و سایر ماهیات، البته هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد. بین ماهیت خداوند متعال و وجود ممکنات اشتراک وجود دارد؛ ... وجود اطلاق شده بر خداوند متعال و بر سایر موجودات همان ماهیت شیء نیست، ... بلکه امری عقلی است که بر وجود خاص خداوند و بر سایر موجودات به نحو تشکیک حمل می شود» (طوسی، ۱۴۰۵: ۲۵۷-۲۵۸).

تحلیل: فخر رازی امکان سلب وجود از ماهیت و شک و تردید در وجود چیزی را دال بر غیریت وجود و ماهیت می داند. توضیح اینکه، «زیادت وجود بر ماهیت»، ویژه ممکنات است، زیرا هر ماهیتی ممکن، و هر ممکنی نیز دارای ماهیت است. این برهانها «مغایرت» ماهیت و وجود را اثبات می کنند، اما «ماهیت داشتن» یک موجود را اثبات نمی کنند. رازی از این قاعده ماهیت داشتن واجب الوجود را نتیجه گرفته، حال آنکه براهین این قاعده نفی ماهیت در خارج را اثبات می کنند نه فرض ماهیت را.

استدلال فخر رازی به دلایلی صحیح به نظر نمی رسد: ۱. این برهان مغایرت وجود و ماهیت را اثبات می کند، نه ماهیت داشتن خداوند را؛ ۲. بحث مغایرت وجود و ماهیت بحثی ذهنی بوده که طی فرآیندی با تحلیل عقلی حاصل می شود، یعنی آنچه ما در عالم خارج می بینیم یک چیز است؛

۳. شک در وجود چیزی، تحلیلی ذهنی است، زیرا آنچه ما در خارج می‌بینیم از دو حال خارج نیست؛ یا شیء در خارج به وجود خارجی موجود است یا در ذهن به وجود ذهنی، در غیر این صورت عدم، عدم است و اخبار از آن نیز به واسطه وجود است. نتیجه: فخر رازی حکم وجودات ممکن را به واجب‌الوجود تسری داده است، حال آنکه بر اساس براهین پیش‌گفته وجود واجب به دلیل شدت مرتبه وجودی و قائم به ذات بودنش با ممکن مغایر است. بنابراین، از مطالب نصیرالدین طوسی در پاسخ به شبهات قبلی، که به شکلی مناسب این شبهه نیز هست، استحکام سخن وی روشن و منطقی به نظر می‌رسد.

۱. ۸. فخر رازی: از طریق «ماهیت نوعیه بودن وجود» ماهیت‌داشتن واجب‌الوجود اثبات می‌شود. به اجماع عقلا، افراد یک نوع واحد: الف. در لوازم یکسان‌اند، ب. هم وجود در واجب و هم ممکن ماهیت نوعیه است و از طرفی می‌دانیم واجب‌الوجود ماهیت خاص بوده و با سایر اشیا متفاوت است (فخر رازی، ۱۴۰۷: ۳۰۶/۱).^۴ نتیجه اینکه دلیل غیریت واجب‌الوجود از ممکنات دیگر، ماهیت است.

نصیرالدین طوسی: وجود طبیعت نوعی نیست، زیرا طبیعت نوعی در افراد و مصادیق خود یکسان است و به نحو توائمی بر آنها صدق می‌کند، در حالی که وجود متوائمی نیست (طوسی، ۱۳۷۵: ۳۷/۳). «اشتباه فخر این است که وجود را طبیعت نوعیه فرض کرده، حال آنکه نوعیه، به توائمی و تساوی و وجود به تشکیک، بر افراد حمل می‌شود و قبلاً هم گفته‌ایم که: چیزی که به تشکیک، بر افراد حمل شود، نه ماهیت شیء و نه جزء ماهیت شیء است، بلکه خارج لازم یا مفارق است. اگر وجود طبیعت نوعیه بود، چاره‌ای جز اجرای قاعده «حکم الامثال...» نداشتیم. چنان‌که هر جا پای طبیعت نوعیه‌ای در میان باشد، قاعده مزبور را اجرا می‌کنیم. مواردی که فخر به حکما نسبت داد، مورد قبول بود. ... ولی حکما وجود را طبیعت نوعیه نمی‌دانند» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۱۹۳).

تحلیل: تساوی افراد یک ماهیت نوعی در احکام و لوازم، قاعده‌ای صحیح است، اما تطبیق این قاعده بر وجود صحیح نیست، زیرا موضوع قاعده چنان‌که خود فخر رازی نیز اذعان کرده، طبیعت نوعی است، در حالی که استدلال فوق مبتنی بر ماهیت نوعیه بودن وجود است. وجود دارای مصادیق متعدد، و امری مشکک است. یکی از این مصادیق «واجب‌الوجود» است که بی‌نیاز از ماهیت است و مصادیق دیگر وجود محتاج ماهیت‌اند. از این‌رو رابطه مفهوم وجود به مصادیقش مانند ماهیت به افراد نیست، چراکه صدق هر ماهیتی به افراد نوع خود، متوائمی است، پس وجود

ماهیت نوعیه نیست. نتیجه: فخر رازی در اقامه این برهان در مغالطه میان احکام وجود و ماهیت گرفتار شده و حکم ماهیت را به وجود تسری داده است. لذا استدلال وی با توجه به مطالبی که گفته شد قابلیت دفاع منطقی ندارد.

۲. انتقادات فخر رازی بر نظریه حکما در مسئله «ماهیت نداشتن واجب الوجود»

استدلال ابن سینا بر ماهیت نداشتن واجب الوجود تقریر برهان: اگر خداوند ماهیت داشته باشد، برای موجود شدن محتاج علتی خواهد بود که از دو حال خارج نیست: یا آن علت، ماهیت واجب الوجود است یا علتی دیگر در کار خواهد بود. اگر علت، ماهیت واجب الوجود باشد در این صورت این پرسش مطرح می شود که: ملاک تقدم وجود ماهیت بر وجود واجب چیست؟ اگر ملاک تقدم، وجود واجب باشد، دور پیش می آید و اگر پای وجود دیگری به میان آید، به تسلسل می انجامد؛ آنگاه سؤال از علت آن وجود می شود و این سؤال تا بی نهایت تکرار خواهد شد. اما فرض علیت امری دیگر نسبت به خداوند محال است؛ زیرا این فرض نیز به معنای معلول بودن واجب الوجود خواهد بود (ابن سینا، ۱۴۱۸: ۳۶۷-۳۶۸).^۵ در نتیجه ماهیت نداشتن واجب الوجود محال می شود.

فخر رازی از قول ابن سینا می نویسد: «بوعلی می گوید علت باید تقدم وجودی بر معلول داشته باشد؛ مفهوم این کلام این است که تأثیر علت پس از وجود آن است و این محل نزاع است. چون به اعتقاد ما نفس ماهیت حق تعالی مؤثر در وجود او است نه ماهیت به انضمام وجود. ثانیاً، هر علتی تقدم وجودی بر معلول ندارد مانند علت قابلی، پس علت فاعلی هم تقدم وجودی بر معلول نخواهد داشت. ثالثاً، بوعلی می گوید گاه ماهیت شیء سبب صفتی است. مسلماً علیت ماهیت نسبت به آن صفت به لحاظ تقدم وجودی آن ماهیت نیست وگرنه نفس ماهیت علت نخواهد بود» (فخر رازی، ۱۳۶۳: ۲۰۳/۱).

الف. موجودات ممکن مرکب از وجود و ماهیت اند، ماهیتشان قابل وجود است؛ پس ماهیت با قطع نظر از وجود، مقدم بر آن است (همو، ۱۴۰۷: ۳۰۹/۱)؛

ب. ماهیت ذاتاً مقتضی امکان است و این اقتضا سابق بر وجود آن است؛ بنابراین، اقتضای ماهیت نسبت به لوازمش، بر موجود بودن ماهیت متوقف نیست؛ لذا علیت ماهیت نسبت به وجودش نیز محال نیست (همان: ۳۰۹/۱)؛^۶ ماهیت، اقتضای قابلیت وجود را دارد؛ لذا ماهیت بالذات و بدون نیاز به شرطی دیگر مقتضی وجود نیز هست (همان: ۳۱۰).

ج. اجزای ماهیت (علل داخلی)، علت قوام ماهیت هستند و نسبت به آن تقدم ماهوی دارند. چنین تقدمی صرفاً تقرر ماهوی است. علیت جنس و فصل نسبت به ماهیت نوعیه، به شرط لا از وجود است (حسینی و دیگران، ۱۳۹۶). نتیجه: در علیت ماهیت نسبت به وجود واجب نیز تقدم ماهوی کفایت می‌کند؛ لذا علت وجود خداوند، ماهیت او، بدون نیاز به سبق وجودی است (همو، ۱۳۸۴: ۳۶۱/۲).

نصیرالدین طوسی: «اگر ماهیت شیء علت وجود آن شیء باشد لازم می‌آید که وجود خارجی شیء شرط در علیت ماهیت آن شیء برای وجود آن شیء باشد و این خلف فرض و باطل است و آنچه می‌گوید علت قابلی ممکنات تقدم وجودی بر ممکنات ندارد، پس علت فاعلی هم نباید تقدم وجودی بر معلول داشته باشد درست نیست؛ و فخر رازی چنین پنداشته که ثبوت خارجی ماهیات غیر از وجود آنها است و سپس وجود در آن حلول می‌کند و این قول فاسد است، زیرا تجرد ماهیت از وجود با تحلیل عقلی ممکن است؛ اگر ماهیت در عقل قابل وجود است به معنای این نیست که وجود عقلی ماهیت علت صفت خارجی باشد؛ لذا همه احکام علت قابلی برای علت فاعلی نیست. نیز آنچه می‌گوید: «به تصریح بوعلی ماهیت «اثین» علت صفت «زوجیت» است و این دال بر آن است که ماهیت بدون وجود، علت است»، پاسخ آن است که تجرد ماهیت از وجود در ظرف ذهن به معنای انفکاک خارجی آنها نیست. بنابراین، علیت برای ماهیت بدون وجود آن متصور نیست» (طوسی، ۱۳۷۹: ۳۸/۳-۴۰).

تحلیل: در مسئله زیادت وجود خدای متعال بر ماهیتش یا عینیت آن دو، آنچه از شرح اشارات فخر رازی و بخشی از المباحث المشرقیة وی آورده شد، آن بود که او وجود حق تعالی را زاید بر ماهیتش می‌داند و بر این مسئله بسیار پافشاری می‌کند و دلایلی اقامه کرد، از جمله آنکه وجود حق تعالی معلوم است و حقیقتش نامعلوم. پس وجود حق، غیر از ماهیتش است. دیگر آنکه، وجود مشترک میان واجب و ممکن چون اقتضای عروض بر ماهیت را دارد، پس هر وجودی حتی وجود خدای تعالی هم باید بر ماهیتش عارض باشد؛ و نیز وجود «طبیعت نوعی» است، اقتضای طبیعت نوعی واحد است، هم در خصوص ما که وجود عارض بر ماهیتمان است و هم در خصوص حق تعالی، وجود باید عارض بر ماهیت باشد.

نصیرالدین طوسی که به عینیت وجود حق تعالی و ماهیتش معتقد است، دلایل فخر رازی را، به شرحی که گذشت، پاسخ داد. فخر رازی در محصل که پس از شرح اشارات آن را تألیف کرده، به عینیت وجود و ماهیت حق تعالی معتقد است (فخر رازی، ۱۳۲۳: ۱۱۰)، اما در اشارات به غیریت

وجود و ماهیت خدای متعال قائل شده است؛ و چون آخرین تحقیق ملاک قضاوت در باب مسئله موصوف است، سخن نصیرالدین طوسی در «عینیت وجود حق تعالی و ماهیت او» تأیید می‌شود.

نتیجه

اثبات ماهیت بالمعنی الاعم برای خدا محل اتفاق متکلمان و فلاسفه است؛ آنچه محل اختلاف است ماهیت بالمعنی الاخص است. ابن سینا با اقامه برهان بر ماهیت نداشتن واجب الوجود به اثبات عینیت وجود و ماهیت، درباره خدای متعال می‌پردازد. فخر رازی در دو قسمت به «اثبات ماهیت داشتن خدا» و «نقد نظریه ابن سینا در باب ماهیت نداشتن او» می‌پردازد. از دیدگاه وی، خدا ماهیت بالمعنی الاخص دارد و عروض وجود بر ماهیتش عروض خارجی است که همه دلایل وی در اثبات دیدگاهش مخدوش است. براهین وی در اثبات ماهیت داشتن واجب متعال، ناشی از خلط احکام «وجود با ماهیت»، «مفهوم با مصداق» و غفلت از «تمایز تشکیکی و مراتب اشتدادی وجود» است؛ زیرا وی از راه اشتراک و تساوی مفهوم وجود در موجودات، یکسان بودن وجود موجودات را در عین تفاوت و تمایز ماهوی نتیجه می‌گیرد، در حالی که مفهوم وجود بدیهی و مصداق آن تشکیکی و دارای مراتب مختلف است. نصیرالدین طوسی، به پیروی از ابن سینا، عینیت وجود و ماهیت را درباره خدا باور دارد. به اعتقاد وی، سرچشمه اشتباه رازی در ناآگاهی از وقوع «تشکیک» در حقیقت وجود است. وقوع تشکیک در اشیاى مختلف ممکن است، بدون آنکه محتاج اشتراک لفظی باشد، البته گاهی اشتراک معنوی مانند مفهوم انسان نیز بدون «تشکیک» است. وی در اشارات می‌گوید ماهیت و وجود در واجب الوجود عینیت دارد، اما وجود در غیر خداوند، نه عین ماهیت است و نه جزء آن، بلکه وجود امری عارض بر ماهیات است. نصیرالدین طوسی می‌نویسد سخن فخر رازی که «ماهیات در خارج دارای ثبوت هستند نه وجود» بی‌اساس است، زیرا ماهیت همان وجود است نه چیز دیگر، و ماهیت جز در ذهن از وجود انفکاک نمی‌یابد.

اشکال فخر رازی در صورتی وارد است که حقیقت وجود در واجب و ممکن یکسان باشد، در این صورت، وجود در همه موارد یا مقتضی عروض یا عدم عروض است یا نسبت به عروض و لاعروض، اقتضاء ندارد. شدت مرتبه وجود واجب به حدی است که اقتضای عدم عروض دارد و وجود ممکن در مرتبه‌ای از ضعف است که مقتضی عروض است و این نیست مگر به دلیل تشکیک وجود.

پی نوشت ها

١. «الحجة السابعة: اتفق الحكماء على أن تصور الوجود تصور بديهي جلي، غني عن كل التعريفات، واتفقوا أيضا على أن الحقيقة المخصوصة لواجب الوجود غير معلومة للبشر [وعبروا عن هذا المعنى بهذه العبارة وهي قولهم: كنه ذات الله تعالى غير معلوم للبشر]، ولما كان الوجود أولى بالتصديق، وكانت الحقيقة المخصوصة غير متصورة، فضلا عن أن تكون أولية التصور، كان هذا برهانا قاطعا في أن حقيقة الله تعالى، غير وجوده» (فخر رازی، ١٤٠٧: ٣٠١/١).

٢. «انّ واجب الواجب معلوم و حقیقته غير معلومة، فوجوده غير حقیقته» (فخر رازی، ١٣٧٣: ١١٧/٣).

٣. «الحجة التاسعة: إن الحكماء استدلوا على أن وجود الممكنات زائد على ماهياتها. فإن قالوا: يمكننا أن نتصور الماهية مع الشك في الوجود، والمعلوم مغاير لما هو غير معلوم، فالماهية غير الوجود، فنقول: هذا البرهان بعينه قائم في وجود واجب الوجود، وذلك لأننا إذا تصورنا من واجب الوجود، أنه الذي يستغنى في وجوده عن الغير، و أنه الذي يستحق الوجود من ذاته» (فخر رازی، ١٤٠٧: ٣٠٣/١).

٤. «أجمع العقلاء على أن أفراد النوع الواحد يجب تساويها في اللوازم، و صريح العقل شاهد بصحة هذه المقدمة. و إذا ثبت هذا فنقول: الوجود في حق واجب الوجود، والوجود في حق ممكن الوجود: طبيعة نوعية واحدة. ... و لما كان ذلك باطلا، علمنا أن الحقيقة المخصوصة لواجب الوجود لذاته حقيقة، تخالف سائر الحقائق» (فخر رازی، ١٤٠٧: ٣٠٦).

٥. «فنقول: إن واجب الوجود لا يجوز أن يكون على الصفة التي فيها تركيب حتى يكون هناك ماهية ما، و تكون تلك الماهية واجبة الوجود، فيكون لتلك الماهية معنى غير حقیقتها و ذلك المعنى وجوب الوجود ... غير أنه واجب الوجود، فحينئذ لا يخلو إما أن يكون لقولنا وجوب الوجود هناك حقيقة أو لا يكون، و محال أن لا يكون لهذا المعنى حقيقة، و هي مبدأ كل حقيقة، بل هي تؤكد الحقيقة و تصححها. فإن كان له حقيقة و هي غير تلك الماهية فإن كان ذلك الوجوب من الوجود يلزمه أن يتعلق بتلك الماهية و لا يجب دونها فيكون معنى واجب الوجود من حيث هو واجب الوجود يوجد بشيء ليس هو، فلا يكون واجب الوجود من حيث هو واجب الوجود، و بالنظر إلى ذاته من حيث هو واجب الوجود ليس بواجب الوجود» (ابن سینا، ١٤١٨: ٣٦٧-٣٦٨).

٦. «الثاني: إن الماهية الممكنة مقتضية للامكان لما هي هي، و أما الوجود فإنما يحصل من السبب المنفصل، و ما بالذات قبل ما بالغير، فإقتضاء الماهية الممكنة للامكان سابق على اتصافها بالوجود، فيثبت: أن اقتضاء الماهية للوالمها، سابق على اتصافها بالوجود، فيثبت: أن اقتضاء الماهية للوالمها لا يتوقف على كون تلك الماهية موجودة» (فخر رازی، ١٤٠٧: ٣٠٩).

منابع

- ابراهیمی دینانی، غلام حسین (۱۳۷۹). ماجرای فکر فلسفی، تهران: طرح نو، ج ۳.
- ابراهیمی دینانی، غلام حسین (۱۳۸۱). قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۲.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۳). الاشارات والتنبیها، شرح: خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی، تهران: دفتر نشر کتاب، ج ۳.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴). التعليقات، تحقیق: عبد الرحمن بدوی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۱۸). الالهیات من کتاب الشفاء، تصحیح: حسن حسن‌زاده آملی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). الاشارات والتنبیها، شرح و توضیح: احمد بهشتی، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه، چاپ اول.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۶). الالهیات من کتاب الشفاء، تصحیح: حسن حسن‌زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹). التعليقات، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، طبعة منقحة.
- حسینی، علی؛ صیدی، محمود؛ هاشمی، هادی (۱۳۹۶). «نقد نظریه فخر رازی در مورد ماهیت داشتن واجب الوجود»، در: قیسات، س ۲۲، ش ۸۶، ص ۱۴۹-۱۶۶.
- سبزواری، ملاحادی (۱۳۶۹). شرح غرر الفرائد، به اهتمام: مهدی محقق و ایزوتسو، تهران: دانشگاه تهران.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۶). نهاية الحکمة، تصحیح: غلام‌رضا فیاضی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۵). شرح الاشارات والتنبیها، قم: نشر البلاغة، چاپ دوم، ج ۳.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۹). شرح اشارات، تهران: حیدری، ج ۳.
- طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۵). تلخیص المحصل، بیروت: دار الاضواء، الطبعة الثانية.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۳۲۳). محصل، المصن: المطبعة الحسينية.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۳۶۳). اشارات، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی، الطبعة الاولى.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۳۷۳). شرح عیون الحکمة، تحقیق: احمد حجازی، تهران: مؤسسة الصادق علیه السلام.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۳۸۴). شرح اشارات والتنبیها، تصحیح: علی‌رضا نجف‌زاده، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج ۲.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۰۷). المطالب العالیة، تحقیق: سقا احمد حجازی، قم: بیدار، الطبعة الثانية.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۰۷). المطالب العالیة، تحقیق: سقا احمد حجازی، بیروت: دار الكتاب العربی، الطبعة الاولى.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۱). المباحث المشرقیة، تحقیق: محسن بیدارفر، قم: بیدار.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۹۸۶). الاربعین، قاهره: مکتبة الکلیات الازهریة، الطبعة الاولى.
- کاتبی قزوینی، نجم‌الدین علی (۱۳۵۳). حکمة العین و شرحه، تصحیح: جعفر زاهدی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). مجموعه آثار، قم: صدرا.

References

- Fakhr al-Din Razi, Mohammad ibn Omar. 1905. *Mohassal*, Egypt: Al-Hosayniyah Press. [in Arabic]
- Fakhr al-Din Razi, Mohammad ibn Omar. 1944. *Esharat (Signs)*, Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Press, First Edition. [in Arabic]
- Fakhr al-Din Razi, Mohammad ibn Omar. 1986. *Al-Arbain (The Forty)*, Cairo: Al-Azhar Colleges Press, First Edition, First Edition. [in Arabic]
- Fakhr al-Din Razi, Mohammad ibn Omar. 1987. *Al-Mataleb al-Aliyah (High Quality Content)*, Edited by Saghgha Ahmad Hejazi, Qom: Bidar, Second Edition. [in Arabic]
- Fakhr al-Din Razi, Mohammad ibn Omar. 1987. *Al-Mataleb al-Aliyah (High Quality Content)*, Edited by Saghgha Ahmad Hejazi, Beirut: Arabic Book House, First Edition. [in Arabic]
- Fakhr al-Din Razi, Mohammad ibn Omar. 1991. *Al-Mabaheth al-Mashreghiyah (Oriental Studies)*, Researched by Mohsen Bidarfar, Qom: Bidar. [in Arabic]
- Fakhr al-Din Razi, Mohammad ibn Omar. 1995. *Sharh Oyun al-Hekmah (Description of the Book Springs of Wisdom)*, Researched by Ahmad Hejazi, Tehran: Al-Sadegh (AS) Institute. [in Arabic]
- Fakhr al-Din Razi, Mohammad ibn Omar. 2006. *Sharh al-Esharat wa al-Tanbihat (Description of the Book Signs and Notes)*, Edited by Alireza Najafzadeh, Tehran: Association of Cultural Works and Luminaries, vol. 2. [in Arabic]
- Hoseyni, Ali; Seydi, Mahmud; Hashemi, Hadi. 2018. "Naghd Nazariyeh Fakhr Razi dar Mored Mahiyat Dashtan Wajeb al-Wujud (Critique of Fakhr Razi's Theory on the Quiddity of Necessary Existent)", in: *Ghabasat*, yr. 22, no. 86, pp. 149-166. [in Farsi]
- Ibn Sina, Hosayn ibn Abdollah. 1983. *Al-Esharat wa al-Tanbihat (Signs and Notes)*, Described by Khajeh Nasir al-Din Tusi & Qutb al-Din Razi, Tehran: Book Publishing Office, vol. 3. [in Arabic]
- Ibn Sina, Hosayn ibn Abdollah. 1984. *Al-Talighat (Annotations)*, Researched by Abd al-Rahman Badwi, Qom: Islamic Media Office. [in Arabic]
- Ibn Sina, Hosayn ibn Abdollah. 1997. *Al-Elahiyat men Ketab al-Shefa*, Edited by Hasan Hasanzadeh Amoli, Qom: Islamic Media Office. [in Arabi]
- Ibn Sina, Hosayn ibn Abdollah. 1997. *Al-Esharat wa al-Tanbihat (Signs and Notes)*,

- Described by Ahmad Beheshti, Tehran: Arayeh Cultural Institute. [in Arabic]
- Ibn Sina, Hosayn ibn Abdollah. 1998. *Al-Elahiyat men Ketab al-Shefa*, Edited by Hasan Hasanzadeh Amoli, Qom: Islamic Propagation Office, First Edition. [in Arabic]
- Ibn Sina, Hosayn ibn Abdollah. 2001. *Al-Talighat (Annotations)*, Qom: Islamic Propagation Office. [in Arabic]
- Ibrahim Dinani, Gholam Hoseyn. 2001. *Majaray Fekr Falsafi (The Story of Philosophical Thought)*, Tehran: New Design, vol. 3. [in Farsi]
- Ibrahim Dinani, Gholam Hoseyn. 2003. *Ghawaed Koli Falsafi dar Falsafeh Islami (General Philosophical Rules in Islamic Philosophy)*, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies, vol. 2. [in Farsi]
- Katebi Ghazwini, Najm al-Din Ali. 1975. *Hekmat al-Ayn wa Sharhoh (Wisdom of the Eye and Its Explanation)*, Edited by Jafar Zahedi, Mashhad: Ferdowsi University. [in Arabic]
- Motahhari, Morteza. 1994. *Majmueh Athar (Collection of Works)*, Qom: Sadra. [in Farsi]
- Sabzewari, Molla Hadi. 1991. *Sharh Ghorar al-Faraed*, Prepared by Mahdi Mohaghhegh & Izutsu, Tehran: University of Tehran. [in Arabic]
- Tabatabayi, Mohammad Hoseyn. 2008. *Nehayah al-Hekmah (End of Wisdom)*, Edited by Gholam Reza Fayyazi, Qom: Imam Khomeini Education and Research Institute. [in Arabic]
- Tusi, Nasir al-Din. 1985. *Talkhis al-Mohassal (Summary of the Book al-Mohassal)*, Beirut: Lights Press, Second Edition. [in Arabic]
- Tusi, Nasir al-Din. 1997. *Sharh al-Esharat wa al-Tanbihat (Description of the Book Signs and Notes)*, Qom: Al-Balaghah Publication, Second Edition, vol. 3. [in Arabic]
- Tusi, Nasir al-Din. 2001. *Sharh Esharat (Description of the Book Signs)*, Tehran: Heydari, vol. 3. [in Farsi]

